



۲۰۱۷/۰۸/۱۶



م. اسحاق نگارگر

## خیر و منفعت در اتحاد و یک پارچگی مردم است

من این یادداشت را در ۱۲ اگست ۲۰۱۳ آنگاه که انتخابات در پیش بود نوشته بودم. اینک باز به احتمال غالب انتخابات در پیش است و مردم از تجربه انتخابات پیشین باید به اندازه کافی سرمایه عبرت اندوخته باشند و باز هم رأی خود را به پول و وعده های چرب نفروشد و نگذارند که باز در انتخابات تقلب صورت بگیرد. حکومتی که از انتخابات بیرون می آید نباید به تناسب اقوام کشور تقسیم شود که چنین حکومت به هر قوم تعلق خواهد داشت ولی به هیچ قوم خدمت نخواهد کرد چنانکه تا حال چنین بوده است. در حکومت مردان دلسوز به کار است که از غوزه های قومیت؛ زبان و داستان کهنه سنی و شیعه بیرون آمده باشند و منفعت را در اتحاد و یک پارچگی مردم ببینند. ۱۲ اگست ۲۰۱۷ نگارگر

خوب دوستان عزیز، اینک ماه مبارک رمضان و عید خجسته رمضان هر دو را پشت سر گذاشتیم و باز زندگی به شیوه هر روز خود ادامه یافت. یکی از گفتنی های محی الدین بن عربی این است که امر حق دو جنبه دارد یا تکوینی است که مشیت الهی می باشد و تمام کاینات مسخر آن است و در حقیقت مصداق امرگن است و یکی هم امر تکلیفی است که مجموعه ای از (بگن)، (مگن) هاست که متوجه مکلفین است که یا آنرا انجام می دهند که اطاعت است و یا نمی دهند که عصیان است و هنگامی که انسان در برابر عقل خود طغیان نموده سر به پای نفس می گذارد از قید شرع و عقل هر دو آزاد می شود و به گفته ابن عربی "چون ستوران می زید و حلال از حرام باز نمی شناسد." روزه نیز امری تکلیفی و خوش به حال آنانی که در انجام آن توفیق یافته اند. به هر صورت صحبت ما بر مثنوی محیط اعظم بیدل بود که آنرا زیر تأثیر فصوص الحکم این عربی سروده است و اینک ما به دور سوم که به حساب فصوص الحکم فص آدم است رسیده ایم. باید گفت که منظور این عربی و بیدل از لفظ آدم نوع انسان است به طور عام که مظهر آن آدم صفی یا انسان اول است. جهان با آفرینش آدم است که به خود آگاهی می رسد و آدم با استفاده از انتخاب صاحب اختیار ر و اراده می شود و انسان همان موجود است که خدا با خلقت او بر زمین خلیفه می سازد و بنا بر این خلافت در زمین یا خلافت عامه است که همه انسان ها یا هر فرد انسانی خلیفه خدا بر زمین است و یا خلافت خاص است که انسان ها با گزینش و انتخاب، امور و مصالح خود را به یک فرد که در تقوی و قیام عدالت بهتر از دیگران باشد تفویض می کنند که این تفویض امر را بیعت می خوانند. وقتی به کلام الله مراجعه می کنیم خدا (ج) با امر (اطیعوا الله) اطاعت خود را مطلق می سازد و با (اطیعوا الرسول) اطاعت پیامبر(ص) را نیز مطلق می سازد ولی اطاعت اولوالامر را با قید (منکم) مقید می سازد. معنای (منکم - از شما) حکایت از این می کند که اولوالامر هنگامی از شماست که برایش مستقیم یا از طریق نماینده خویش بیعت کرده باشید و آن بیعت را بتوانید از او پس بگیرید؛ بنا بر این اطاعت خدا و

پیامبرش بر مردم فرض است ولی اطاعت دیکتاتورانی که به زور می آیند و به زور حکومت می کنند فرض نیست و با اطمینان می توان گفت که هر حکومت زور بر ضد اسلام است و اطاعتش لازم نیست و اگر علمای مسلمان آنگاه که معاویه برای پسر خود بیعت می گرفت تسلیم ترس نشده بودند بدعت نامیمن سلطنت که اراده مسلمانان را به کلی فلج کرده است اصولاً به میان نمی آمد و عجیب است آنان که امروز هم منابع مالی خود را از سلطنت های مطلقه می گیرند امروز هم در برابر این بدعت که بر زندگی اجتماعی مردم اثر های زیانبار دارد سکوت می کنند ولی دو دسته به امور فرعی چسبیده اند و به طور مثال مردم را به دلیل تراشیدن ریش دره کاری می کنند و این نشان می دهد که علما چقدر از اصل دور افتاده اند و به امور تشریفاتی چسبیده اند.

به هر صورت چون در افغانستان انتخابات در پیش است باید گفته شود که سوء استفاده از اجبار مردم حرام است. پول دادن و رأی خریدن رشوت است و استفاده از اجبار مردم گرفتن بیعت است به زور که از هر دو طریق یعنی تخویف (ترساندن) و تطمیع (رشوه دادن) هر دو حرام است.

امروز مثل اینکه مقدمه بر متن نگارش من افزایش یافت. بقیه را که شامل ابیات مثنوی بیدل می شود برای یک یادداشت دیگر می گذارم. نگارگر

\*\* \* \*\*

این یادداشتی است در باره مثنوی محیط اعظم که من چهار سال پیش در ۱۳ آگست ۲۰۱۳ نوشته بودم و اینک به تکرار آنرا در صفحه خود می گذارم. ۱۳ آگست ۲۰۱۷ نگارگر برمنگهم

بیدل می گوید با ظهور انسان است که عشق، آگاهی، تکلیف و مسؤولیت ظهور می کند و مسأله خلافت به میان می آید. انسان در جدال زندگی به پروردگار خود می گوید که "به تو عبادت می کنم و از تو استعانت می جویم. از بیدل می شنویم:

که ناگه نصیبی به آدم رسید

ز جیب عدم نشه ای سر کشید

چه آدم همان عرض راز نهان

صفت های کیفیت بی نشان

آدم در واقع آشکار گردیدن راز های نهان است و چون قصد خدا(ج) از آفرینش او تعیین خلیفه بر زمین بود پس انسان باید مجملی از صفات الهی می بود و بنا بر این خداوند از تمام صفات خود سهمی به آدم داد و همین است معنای اینکه او را همانند خود آفرید.

قیامت فروش منی و تویی      نیستان برگ و نوای دویی

فریب خود و حیرت کاینات      جنون نغمه ساز اسم و صفات

ذات خدا یکی است ولی صفاتش زیاد و ذات آدم نیز یکی است ولی صفاتش زیاد اما ذات و صفات خدا مطلق و ابدی است نه مانند ذات و صفات انسان نسبی و گذرا. مولانا هنگامیکه از پرتو خورشید بر دیوار صحبت می کند منظورش همین است که خورشید وقتی بر دیوار می تابد دیوار طلایی رنگ و زیبا می شود و اگر شعور داشته باشد گرفتار این توهم می شود که رنگ و زیبایی متعلق به خودش است و در واقع خود را فریب می دهد بنا براین انسان در حالی که مایه حیرت کاینات است وقتی از خدا غافل می گردد و خود را خدا می پندارد خویشتن فریبی می کند.

صبحی زنان چشم تا کرد باز	به الحمدلله شد آهنگ ساز
گل طبعش از بوی صهبا شگفت	ثنا های پیر خرابات گفت
شکوه کمالش چو سامان گرفت	که هم پیش خود خس بدنان گرفت
صفت های بی رنگ تعداد یافت	ظهور از بطون رنگ ارشاد یافت
درین نشئه دریا به طوفان رسید	که دور تجلی به انسان رسید
کنون کار آینه بالا گرفت	که آن نازنین صورت ما گرفت
خروش خلافت دمید از تُراب	گلی آمد از پرده بر روی آب
احد از من است این قدر بی عدد	عدد هم ز من منتهی تا احد
شد آخر از آن جام جادو اثر	ز وصل احد محو فُرب شرر
خماری عجب آن شجرتازه کرد	که چون گندمش جمله خمیازه کرد
زبس جام اندیشه اش رنگ زد	ظلوم و جهولی بر آهنگ زد
ز خود گم شدن شد حضور دگر	سیاهی به خود بست نور دگر

به صحرای فهم دگر زد قدم      چه سازد که این جاصد شد صنم  
اگر گندمش راهزن شد چه باک      که مست وفا از خطا هاست پاک  
کسی را که پیر مغان برگزید      ز عصیان گلی جز هدایت نجید  
بود وصف مستان ظلوم و جهول      که گردید سر جوش مستی قبول

خداوند(ج) انسان را از شراب محبت خود سرشار کرد و انسان در مستی این عشق کام خود از میوه ممنوعه شیرین کرد و در این کار از شیطان فریب خورد. شیطان در نتیجه این فریب خود را از بهشت محروم کرد ولی آدم با بازگشت به سوی خدا دوباره مالک آن خانه گردید که اگر صبح از خانه خود بیرون شد شام بدان باز می گردد. بیدل در یک مورد دیگر می گوید:

### هیچ دانا نزنند تیشه به پای آرام

از بهشت آنکه برون آمده است آدم نیست

به هر صورت ابلیس و آدم هر دو گناه کردند ولی ابلیس خود را گم نکرد و با غرور به خدا گفت:  
"تو مرا فریب دادی" اما آدم به عشق رسید و در پرتو عشق خود را از یاد بُرد و در نتیجه این گم شدن نور توبه را دریافت و دانست که هر گناه نتیجه ظلم و ظلمت نفس است و در مقام توبه گفت:  
"خدایا نفس ما بر ما ظلم کرد و بدین ترتیب به قول بیدل

از عصیان گُل هدایت چید و به همین دلیل وصف مستان ظلوم و جهول است که انسان با قبول تکلیف، تعهد و الزام بر نفس خود ظلم می کند و تا بر نفس خود ظلم نکند نمی تواند از عصیان گُل هدایت بچیند.

اگر توفیق از نگار برین میسر گردید در یک یادداشت دیگر تنزیه و تشبیه را باهم خواهیم دید. نگارگر در گذشته ها وقتی مادران جامه را در تن فرزند خود می دوختند خس را زیر دندانش می دادند و عقیده شان این بود که بدین ترتیب چشم زخمی به او نمی رسد و عمرش را کوتاه نمی کند.  
بیدل در این جا از خس به دندان گرفتن همان عنعنه را اراده کرده است.